

ادیت اشتاین: جست‌وجوی حقیقت از طریق ایمان و عقل*

رابین استراتن

محمد حیدرپور**



اشاره

این مقاله به بررسی اجمالی زندگی و اندیشه‌های ادیت اشتاین می‌پردازد؛ او یکی از فیلسوفان معاصر و دانشجو و دستیار ادmond هوسرل بوده است. نویسنده سعی دارد با برجسته کردن نکاتی خاص، ذهن خواننده را به دو موضوع مهم یعنی عقل و ایمان جلب کند. مضمون اصلی این بررسی در این زمینه متبلور می‌شود که اگر دسترسی به حقیقت را هدف محوری انسان بدانیم کدام یک از عقل یا ایمان می‌تواند انسان را به حقیقت برساند. اگر فلسفه از راه عقل و معنویت از راه ایمان پیش می‌رود بررسی یک مورد عینی - زندگی ادیت - شاید بتواند تا حدودی فضای این بحث را روشن‌تر کند؛ چراکه اندیشه، احساسات و زندگی ادیت سرتاسر معطوف به همین امر است. ادیت ابتدا به تحصیل فلسفه روی آورد و پدیدارشناسی را روشی می‌دانست که او را به حقیقت رهنمون خواهد ساخت، اما با مطالعه زندگی‌نامه خودنوشت قدیسه ترزا آویلائی و تجربه او از خدا مسحور معنویت یا بُعد دیگر حقیقت شد. ادیت زندگی پرفراز و نشیبی داشت که می‌تواند تجلی یک انسان مشتاق حقیقت در وسعت اندیشه و عمل باشد.

* عنوان اصلی این اثر چنین است:

Robin Stratton, ocd; "Edith Stein: The Search for Truth through Faith and Reason".

** دانشجوی دوره کارشناسی ارشد دانشگاه ادهان و مذاهب.

مقدمه^۱

زندگی ادیت اشتاین از دیدگاه الاهیاتی و فلسفی به آونگی بزرگ می‌ماند که بین دو قطب عقل و ایمان در نوسان است. اشتیاق بارزی در وجود ادیت، او را به شناخت حقیقت، صرف‌نظر از کجایی و چیستی آن، سوق می‌داد. فصول عمر وی نیز بر اساس همین آونگ سپری شد. سفر او برای شناخت حقیقت، از درون سنتی ایمانی آغاز شد که در زندگی مادر یهودی و مؤمنش تمثیل و عینیت یافته بود. با این همه در هفت سالگی، عقل در زندگی‌اش «حاکم بود». او «آینده درخشانی» برای خود می‌دید و باور داشت که به «اوضاع و احوال طبقه متوسطی» که در آن متولد شده بود، تعلق ندارد؛^۲ لذا به جست‌وجوی افق‌های وسیع‌تری، به‌ویژه در جهان فکر و اندیشه پرداخت. مادر ادیت در حالی که همواره از تلاش‌های فکری دختر خود حمایت می‌کرد، به وی یادآوری می‌کرد که ارزش‌های مهم‌تری نیز وجود دارد. به همین جهت ادیت در همه فراز و نشیب‌های زندگی‌اش فراموش نکرد که «خوب بودن از زیرک بودن مهم‌تر» است.^۳

ادیت در دوران نوجوانی آگاهانه تصمیم گرفت که خدای دوران کودکی‌اش را انکار کند. عقل‌گرایی در این دوران ایمان وی را تحت تأثیر قرار داده بود. او که فمینیست و دانشمند بود، در عصری که دانشگاه‌های آلمان به تازگی شروع به پذیرش خانم‌ها کرده بودند، با این عقیده که پدیدارشناسی او را به سوی حقیقت راهنمایی خواهد کرد، مشتاقانه، به مطالعه آن پرداخت. او دکترای خود را در فلسفه با درجه عالی^۴ گرفت و دستیار اول ادمووند هوسرل شد؛ اما اینها برای او کافی نبود. امر دیگری همواره در اعماق آگاهی‌اش هیاهو به‌پا می‌کرد و آن جست‌وجوی معنایی فراسوی حقیقت

۱. شایان ذکر است که با توجه به حجم مبسوط این مقاله، برخی از بخش‌ها و پاروئی‌های آن حذف و یا تلخیص شده است.

2. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p.77.

3. *Ibid*, p.142.

4. *Summa Cum Laude*

علمی‌ای بود که در پدیدارشناسی کشف کرده بود. ای. دبلیو. اف. تاملین او را «نمونه‌ای قابل توجه از آن دسته افرادی توصیف می‌کند که فلسفه برای آنها کافی نیست»^۱ البته هجده ماه بعد از انکار صریح خدا، خود ادیت می‌نویسد که تاکنون مشغول تحقیق درباره ایمان و معنا بوده است. او نه سال را در بلا تکلیفی میان دو قطب عقل و ایمان گذراند. او نابسندگی عقل صرف را دریافته بود، اما هر چند به ایمان افراد مؤمن احترام می‌گذاشت نمی‌توانست با آن بر سر مهر باشد و آن را بپذیرد؛ در نتیجه بین دریای عقل و ساحل ایمان در حرکت بود. تنها وقتی که حقیقت ایمان را در زندگی قدیسه ترزا آویلائی^۲ تجربه کرد، توانست به وجود چیزی (کسی) که قادر به اثبات علمی آن نبود، پایبند و معتقد گردد.

ادیت بعد از غسل تعمید در کلیسای کاتولیک رم، بر اساس این باور نادرست که فلسفه و معنویت ربط و حرفی با هم ندارند، تصمیم گرفت مطالعات فلسفی را کنار بگذارد. اندکی بعد با آثار جان هنری کاردینال نیومن^۳ و قدیس توماس آکوئیناس آشنا شد. ادیت در اثر مطالعه آنها فهمید که می‌تواند ذهن و توان عقلی خود را در خدمت خداوند به کار گیرد.

موضوع عقل و ایمان و ارتباط آنها با یکدیگر در زندگی و نوشته‌های ادیت اشتاین با وضوح چشمگیری نمایان است. این امر کاملاً با بحث توماس آکوئیناس درباره حقیقت طبیعی و حقیقت وحیانی مطابقت دارد. آکوئیناس می‌گوید که حقیقت طبیعی آن است که با عقل انسان قابل فهم است و این فهم با عقل صورت می‌پذیرد؛ اما حقیقت وحیانی نیازمند استعداد ویژه‌ای از جانب خدا است تا معرفت را به ذهن انسان الهام کند. هرچند معرفت ملهّم مخالف عقل نیست، اما عقل بی‌مساعدت و به خودی خود یارای تحصیل آن را ندارد.

1. E. W. F. Tomlin, "Edith Stein", p.217.

2. Saint Teresa of Avila

3. John Henry Cardinal Newman

تعالیم این عالم فرشته‌سیرت به نوبه خود تلفیقی از تفکر فلسفی و الهیاتی‌ای بود که متفکران بزرگ قبل از او آن را بسط داده بودند. در حقیقت نقش ایمان و عقل در زندگی انسان، بعدی اساسی در رشد تفکر دینی است؛ بعدی که هزاران سال مورد بحث قرار گرفته است. آگوستین در قرن چهارم تعلیم داد که ایمان در زندگی انسان تقدم دارد. چند قرن بعد پیتر آبلارد^۱ اعتراض کرد که عقل تقدم و اولویت دارد. بعد از آن آنسلم با پیروی از آگوستین «ایمان جوئیای فهم [یا عقل]» را ترجیح داد. ابن‌رشدیان اسلامی در قرن دوازده به دنبال کشف روشی بودند که از طریق آن بتوان ایمان و عقل را سازش داد. آنان معتقد بودند تناقض دین و فلسفه لفظی و ظاهری است و معنای نمادین یا کنایی دیگری وجود دارد که طبق آن می‌توان ایمان و عقل را با هم، سازگار و همخوان کرد؛ بنابراین آنان می‌گفتند که باید دو نوع حقیقت وجود داشته باشد: حقائق عقل و حقائق ایمان. توماس آکوئیناس - که آرا و افکار ابن‌رشدیان را مطالعه کرده بود - اعتقاد داشت حقیقت واحد است، اما دو صورت دارد: حقیقت طبیعی که با عقل قابل شناسایی است و حقیقت وحیانی که با ایمان شناخته می‌شود و این دو حقیقت با هم تناقضی ندارند.

آونگ زندگی ادیت به هر دو سو نوسان داشت؛ زمانی عقل به دنبال ایمان و زمانی ایمان به دنبال فهم [و عقل] بود. این مقاله رشد تفکر ادیت را بررسی می‌کند؛ او نخست به دنبال عقل و سپس در پی ایمان بود و سرانجام خواستار و طالب ایمان مبتنی بر عقل و عقل مبتنی بر ایمان گشت؛ یعنی ایمان معقول و عقل ناظر به ایمان.

زندگی ادیت اشتاین در جهت جست‌وجوی حقیقت جریان داشت. این نیرو با شور و حرارت او را از ایمان دوران کودکی به جهان پژوهش فلسفی به مثابه یک پدیدارشناس سوق داد و وقتی کاملاً به عمق منابع عقل دست پیدا کرد او را به سوی ایمان کشاند. سرانجام تلاطم نیروی زندگی او، در ساحلی به ثبات و آرامش رسید که دو عشق زندگی‌اش یعنی فلسفه و الهیات (یا احتمالاً به عبارت دقیق‌تر معنویت) با

شور و اشتیاقی عظیم به خداوند متعادل گشتند. با توجه به جهت حرکت آونگ، می‌توان سیر تفکر او را در هر نقطه از زندگی‌اش شرح و توضیح داد.

یهودی اهل برسلاو

ادیت در عکس‌های خود هیچ‌گاه لبخند بر لب ندارد. او تصویرِ هاله‌ای از درد را نمایش می‌دهد که مصرعی از یک ترانهٔ محلی لهستانی به جامانده از هولوکاست را به خاطر می‌آورد: «چشمان سیاهی که از روزهای سیاه‌تر [آینده] سخن می‌گویند». او در ۱۲ اکتبر سال ۱۸۹۱ که با روز فدیه یهودی^۱ مصادف بود، به دنیا آمد. ادیت هفتمین و آخرین فرزند آگوسته کورنت^۲ و زیکفریت اشتاین^۳ بود. او خود را «آخرین یادگار» پدرش می‌خواند. با اینکه او، به خواست خود، تربیتی کاملاً سنتی نداشت، اما نمی‌توان از این مطلب چنین استنتاج کرد که در خانواده‌ای به‌شدت یهودی پرورش نیافت. والترات اشتاین نبیرهٔ آگوسته و زیکفریت اشتاین می‌گوید: «آگوسته اشتاین... نوعی یهودیت محافظه‌کارانه در پیش گرفته بود. در خانه‌اش غذاهای کوشر^۴ مصرف می‌کرد و قوانین روز شبات [شنبه] و دیگر ایام مقدس را رعایت می‌کرده.^۵ ادیت در شرح زندگی خود

۱. Jewish Day of Atonement این روز «یوم کیپور» نیز نامیده می‌شود. در وجدان دینی مردم و نیز در نوشته‌های هلاخایی، یوم کیپور مهم‌ترین زمان در طول سال یهودی شمرده می‌شود و در واقع معیار اساسی التزام یهودیان به سنت خویش است. بسیاری از یهودیانی که در دیگر مراسم‌های دینی مشارکتی نشان نمی‌دهند تلاش خاصی دارند تا در یوم کیپور در کنیسا حضور یابند و یا لائقل آن را روزه بگیرند. الن آشرمن، *باورها و آیین‌های یهودی* (ترجمه حمیدرضا فرزین، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب)، ص ۲۷۲ م.

2. Auguste Courant

3. Sigfreid Stein

۴. *ikosher* واژه‌ای است که به آنچه طبق قوانین یهود برای استفاده مناسب است اطلاق می‌شود. این واژه به‌طور خاص در مورد غذاهایی به کار می‌رود که یهودیان، براساس قوانین مربوط به غذا، مجاز به خوردن آن هستند. ۵. نامه والترات اشتاین به رابین استرتن، ۳۰ آوریل ۱۹۹۱. با توجه به توضیح بالا می‌توان گفت که آنچه خانم اشتاین یهودیت محافظه‌کارانه می‌نامد به آن چیزی شبیه است که سایر آن را یهودیت اصلاح‌طلبانهٔ آلمانی توصیف می‌کند. من برای استنتاج چنین نتیجه‌ای از اطلاعات دیگری نیز استفاده کرده‌ام. خانم اشتاین در همان

اشارات فراوانی به زندگی و اعمال یهودی دارد.^۱ در عین حال نباید فراموش کرد که خانواده اشتاین به همان اندازه که یهودی بودند خود را آلمانی نیز می‌دانستند. ادیت عمیقاً به اصل و نسب و تابعیت پروسی^۲ خود افتخار می‌کرد و میان آلمانی بودن و یهودی بودن تناقضی نمی‌دید. او می‌توانست راجع به خود همان چیزی را بگوید که بعداً راجع به مادرش نوشت: «او نمی‌توانست بپذیرد دربارهٔ هویت آلمانی‌اش تردیدی وجود داشته باشد».^۳

خانوادهٔ اشتاین در کنارهٔ شمالی و از مد افتادهٔ شهر برسلاو در ایالت سیلزیای زندگی می‌کردند.^۴ زیکفریت اشتاین به علت گرمادگی در ژوئیهٔ سال ۱۸۹۳، زمانی که ادیت کمتر از دو سال داشت، درگذشت و همسر خود را تنها گذاشت؛ در نتیجه او مجبور شد به تنهایی امکانات زندگی فرزندان‌شان را فراهم و آنها را بزرگ کند. آشنایان نگران بهزیستی خانواده بودند؛ اما از آنجا که آوگوسته کورنت دختری توانگر از طبقهٔ تجار

نامه می‌نویسد که یکی از خویشاوندانش به نام او سوزان باتسدورف که در خانوادهٔ اشتاین بزرگ شده است به او گفته است که «انسان‌های زیادی در آن خانهٔ بزرگ زندگی می‌کردند که روش‌های بسیار مختلفی برای پایبندی به ایمان خود یا عدم پایبندی به آن داشتند. حتی کاتولیک‌ها نیز آنجا حضور داشتند. یکی از ساکنان راست‌گیش بود و دیگری [در متن چنین است] به اسرائیل مهاجرت کرده».

۱. ادیت اشتاین در سپتامبر ۱۹۳۳ قبل از اینکه وارد کارمل شود به مدت شش ماه زندگی‌نامهٔ خودش را می‌نوشت. او می‌نویسد: «من که فرزند یک خانوادهٔ یهودی بودم، مجبور شدم آنچه را که دربارهٔ یهودیان آموخته بودم بنویسم؛ زیرا غریبه‌ها کمتر چنین دانشی داشتند.» ادیت قصه‌گویی خیره‌ای است و دست‌نوشته‌هایش اطلاعات زیادی دربارهٔ محیط فرهنگی و دینی‌ای که این کودک استثنایی در آن رشد کرده بود به ما می‌دهد. ظاهراً زمانی که ادیت وارد صومعهٔ کارملایت در کلن شد این اثر را تکمیل نکرده بود تا اینکه پنج سال بعد در اولین هفته‌های حضور خود در هلند تا حدی به آن پرداخت.

۲. Prussia؛ نام سرزمینی که امروزه بخش شرقی آلمان و بخش غربی لهستان را در بر می‌گیرد. م

3. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p. 47.

۴. شهر برسلاو در روزگار ادیت در پروس واقع شده بود و امروزه قسمتی از لهستان به شمار می‌آید. فاصلهٔ نزدیک آن به لهستان ما را در فهم بهتر اظهار نظر ادیت دربارهٔ دیدارهای دوران کودکی‌اش از خانهٔ یکی از اقوام نزدیک‌شان کمک می‌کند: «چقدر افتخار می‌کردیم، زمانی که کمی لهجهٔ لهستانی یاد می‌گرفتیم تا با کشاورزان ارتباط برقرار کنیم...».

بود کمک دیگران را نپذیرفت و تصمیم گرفت که اداره تجارت الوار زیکفریت را خود به عهده بگیرد. او هم مادری قوی و مهربان بود و هم تاجری ماهر. او با چشمانی باز مراقب رونق کار و بالندگی خانواده خود بود. ادیت می‌گوید تا زمانی که بچه‌ها مشکلی ایجاد نمی‌کردند مادر با آنها سخت‌گیر نبود. ادیت کودکی مهربان، باهوش، سرسخت و لجباز بود. او از مهد کودک متنفر بود و به قدری مصمم بود به «مدرسه واقعی» برود که گفته بود این باید هدیه ششمین سالگرد تولدش باشد و «غیر از این، هدیه دیگری را قبول نمی‌کند». او به آرزوی خود رسید. اما جوان‌ترین فرزند خانواده اشتاین همواره موفق نبود که هر چه بخواهد چنین آسان به‌دست آورد.

اولین ظهور یهودستیزی زمانی بود که ادیت [و دیگران] می‌دانستند که وی مستحق دریافت جایزه مدرسه است، اما آن جایزه به یک کودک آریایی تعلق گرفت. چنین حوادثی در دوران کودکی ادیت به‌ندرت اتفاق می‌افتاد؛ اما این تمام قضیه نبود. ادیت درباره یکی از بستگانش می‌نویسد: «او از شغل و... آینده شغلی در جهان آکادمیک بر اثر موج یهودستیزی محروم شده بود».^۱ خواهر ادیت، الزه، موفق نشد در نظام آموزشی استخدام شود؛ زیرا تقریباً محال بود که زنی یهودی در پروس استخدام شود. مشائیل ای. مایر در کتاب خود، پاسخ به مدرنیته، وقایع مشابهی را با سند اثبات می‌کند. مایر معتقد است یهودستیزی دینی و سکولار بعد از دوره‌ای آرامش نسبی، در اواخر قرن نوزدهم باز به‌طور جدی پدیدار شده بود.^۲

برسلاو روزگار ادیت، شهری پر جنب و جوش بود؛ شهری آکنده از اندیشه‌های نو و امیدهای تازه برای عصری جدید. ده درصد جمعیت آن یهودی بودند.^۳ جنبش اصلاح‌گری - که در هسکالای^۴ یهودی (عصر روشنگری) ریشه داشت و «در حوزه

1. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p. 88.

2. Michael A. Meyer, *Response to Modernity*, p.201.

۳. سیلویا دو منطقه داشت: برسلاو و اپلن. شهر برسلاو یکی از چهار جامعه یهودی مهم در منطقه برسلاو به شمار می‌آید که (در ۱۹۰۵) ۱۸۴۴۰ یهودی، ۱۱ کنیسه، ۳۷ انجمن علمی و ۲۳ مرکز خیریه داشت.

۴. Haskalah؛ جنبشی که قرن ۱۸ و ۱۹ در میان یهودیان اروپای مرکزی و شرقی در آلمان تحت رهبری مندلسون

نفوذ عصر روشنگری آلمان قرار داشت» - در فاصله سال‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۰ در برسلاو، با فاصله نسبتاً زیادی از زمان آغاز اصل جنبش، بسط یافته بود و این شهر به مدت پنجاه سال، مرکز پر رونق گردهمایی‌های راست‌کیشان و همچنین اصلاح‌گران بود. هرچند رادیکال‌های هر دو گروه جدایی طلب باقی ماندند، اما در زمان تولد ادیت تسامح متقابلی در میان عامه مردم حاکم بود.^۱

فیلسوف جوان در جست‌وجوی معنا

وقتی ادیت مدرسه ابتدایی را تمام کرد به مادرش گفت که دیگر نمی‌خواهد به مدرسه برود. ادیت که بزرگ‌تر شده بود، تصور می‌کرد عواطف و جسمش برای رسیدن به ذهنش و برابری با آن نیازمند زمان‌اند. مادرش با او مشاجره نکرد ولی پیشنهاد کرد که به‌عنوان کمک کار، مدتی با خواهر و شوهر خواهرش زندگی کند. این برای ادیت تغییر خوبی بود و باعث شکوفایی او شد. هشت ماه بعد که به خانه بازگشت به سبب این تجربه، کمی عاقل‌تر بود و دریافته بود که ذهنش نیازمند رشد بیشتر است، او طی نه ماه به مدد یک معلم خصوصی، دوره سه ساله زبان لاتینی و ریاضیات را کامل کرد. بعد از آن به مدرسه بازگشت تا مطالعات خود را برای رفتن به دانشگاه برسلاو تکمیل کند.

ادیت در دانشگاه دانشجویی مشتاق و «تشنه وضوح و دقت» بود^۲ و در همه اوقات مشتاقانه کتاب می‌خواند. «عقل جست‌وجوگر و نقاد» وی از حل کردن مسائل لذت می‌برد. ادیت که مستقل تصمیم می‌گرفت و هرگز با کسی مشاوره نمی‌کرد، همه واحدهای درسی خود را در دو سال اول دانشجویی انتخاب کرد. ولی بعداً از این تصمیم پشیمان شد؛ زیرا احساس می‌کرد که شکافی اصلاح‌ناپذیر در پیشرفتش به وجود آمده است.

به وقوع پیوست تا یهودیان و یهودیت را از طریق ارتقای دانش و مشارکت در هنرها و علوم، جهان‌وطنی و جهان‌دیده‌تر کند. م

1. Michael A. Meyer, *Response to Modernity*, pp. 109-110.

2. Hilda Graef, *The Scholar and The Cross*, p. 14.

ادبیت همواره از نظر علمی برجسته بود و استعداد و توانایی‌های خود را مسلم می‌دانست. در عین حال غالباً آنقدر درگیر فعالیت‌های فوق برنامه می‌شد که بعداً نمی‌دانست چگونه زمان برای مطالعه پیدا کند. او عقاید خود را - که گاه بیان نقص‌های (آکادمیک و غیرآکادمیک) دیگران با لحنی تند بود - آزادانه بیان می‌کرد. او بعداً دربارهٔ این دوره می‌نویسد:

من ساده‌دلانه با این عقیده زندگی می‌کردم که کامل و بی‌نقص هستم. غالباً اشخاص بدون ایمان که بر اساس ایدئالیسم اخلاقی عالی زندگی می‌کنند چنین وضعیتی دارند؛ زیرا کسی که در پی یافتن امر خیر است، خود را خوب می‌داند.^۱

ادبیت اگر به زندگی گذشتهٔ خود نگاه کند متوجه می‌شود که شاید خیلی به خود سخت گرفته است؛ اما شاید نه، او زن جوان و کاملاً پر شور و حرارتی بود که از کسی بیش از آنچه از خود می‌خواست مطالبه نمی‌کرد. او زمانی برای صرف کردن در مهملات و امور بی‌معنا نداشت و دوستانش به همین جهت یا به او احترام می‌گذاشتند یا با او قطع رابطه می‌کردند.

او در همه حال، زمانی که با دوستانش بود یا به تنهایی مطالعه می‌کرد، از اشتیاقی ارضانشدنی برای یافتن حقیقت لبریز بود. او در سال‌های نخست دانشگاه فکر می‌کرد حقیقت را در روان‌شناسی پیدا می‌کند، اما به سرعت دریافت که این رشته به اندازهٔ کافی برای ذهن کنجکاو و پرسشگر او دقیق نیست. روان‌شناسی فاقد «مفاهیم واضح و اساسی»^۲ بود، در حالی که ادبیت به دنبال «یقین علمی» بود؛ زیرا علم همان حقیقت بود.^۳ کار یک پدیدارشناس یعنی ادموند هوسرل، او را مسحور خود کرد. ادبیت می‌پنداشت حقیقت علمی - که جوپای آن بود - را در این فلسفه می‌یابد. او در رسالهٔ

1. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p. 195.

2. *Ibid*, p. 222.

3. Josef Stallmach, "The Work of Edith Stein", p. 378.

خود می‌نویسد: «هدف پدیدارشناسی روشن‌سازی و در نتیجه، یافتن اساس نهایی همه معرفت است».^۱ او به ریشه و بنیان واقعیت راه یافته بود.

پدیدارشناسی - به گونه‌ای که هوسرل تعلیم می‌داد - از ایده‌آلیسم انتقادی کانت به سوی رئالیسم انتقادی منتقل می‌شود که در آن، شناخت عبارت است از جریان دریافت کردن آنچه حاضر است، نه اینکه واقعیت خاص شخص بر اشیا تحمیل شود. این رویکرد «عینی» که در آن انسان «برای روشنگری [و ایضاً] کوشش می‌کند» و «ابزار ذهنی خود را برای وظیفه پیش‌رو، می‌سازد» برای ادیت جذابیت داشت.^۲ هوسرل از همان جایی آغاز می‌کند که دکارت شروع کرد، یعنی از خود اندیشنده؛ با این تفاوت که دکارت معتقد بود «من فکر می‌کنم پس هستم»، اما هوسرل اظهار می‌کند که «من به چیزی می‌اندیشم». او کوشش کرد که فلسفه‌ای بدون هیچ پیش‌فرض طرح کند و به اشیا و امور واقع همان‌گونه که در تجربه و شهود شخصی داده می‌شوند، عطف توجه شود. در عقیده هوسرل خود آگاه قالب تجربه^۳ است و نقش شهود در فلسفه او محوری است. هوسرل رفتن به ورای داده‌هایی که برای آگاهی انسان قابل حصول است را رد می‌کند. ادیت دقیقاً به دنبال چنین رویکرد علمی‌ای بود. او دانشگاه را مکانی می‌دانست که در آن صبح، ظهر و شب درباره فلسفه سخن می‌گویند. ادیت مصمم بود که به دانشگاه گوتینگن برود تا دانشجوی هوسرل شود؛ اما نگران عکس‌العمل مادرش برای انتقال به آن دانشگاه بود، به همین دلیل به او گفت که برای یک ترم به آنجا می‌رود. آگوسته عاقل شاید بهتر از ادیت سفر علمی‌ای را که دخترش آغاز کرده بود می‌شناخت.

ادیت در زمستان، پیش از رفتن به گوتینگن، برای مدتی افسردگی شدیدی پیدا کرد؛ علت آن خواندن رمانی بود که به وضوح انحرافات اخلاقی دانشجویان را به تصویر می‌کشید. ادیت آرمان‌گرا قادر نبود با چنین چشم‌انداز غم‌انگیزی از زندگی و ناامیدی

1. Edith Stein, *On The Problem of Empathy*, p. 3.

2. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p. 222.

3. matrix of experience

شدیدی که او را احاطه کرده بود - و تا اولین سال دانشجویی در گوتینگن ادامه یافت - دست و پنجه نرم کند. هنگامی که نهایتاً این ناامیدی مرتفع شد ادیت این رویداد را - که آن را «درمان» نامیده بود - کاملاً معنادار و مهم تلقی کرد؛ زیرا سبب آن، یک اجرای «باشکوه» از سرود «قلعه با عظمت، خدای ماست» لوتر بود. در نتیجه ادیت، تقریباً ساده‌انگارانه، تصور کرد با اینکه جهان مملو از شر است، اما اگر او و دوستانش سخت تلاش کنند می‌توانند بر آن غلبه کنند.^۱ این کوشش شخصی - که با اعتقاد به وجود پاسخ منطقی و عقلانی برای هر مسئله‌ای ترکیب شده بود - به زودی مورد تردید قرار گرفت.

او در گوتینگن کاملاً با «مسائل دینی» و «مردم مومن» سرگرم شده بود و گهگاه به همراه دوستان خود به یکی از کلیساهای پروتستانی می‌رفت؛ مکانی که برای مدت‌ها محل قرار آنها بود. بررسی و تحقیق طولانی و سختی در پیش بود، با این حال ادیت به سفر ایمانی خود وفادار و مؤمن باقی مانده بود.

یکی از اساتید او، ماکس شلر،^۲ به آیین کاتولیک گروید و ادیت از طریق او برای اولین بار با جهانی مواجه شد که تا آن زمان «کاملاً برای او ناشناخته» بود. شلر علاوه بر کلاس‌های ثابت خود، بعداً زظهرها سخنرانی‌هایی در باب مسائل دینی، نظیر «ماهیت قداست»، داشت. ادیت در سخنرانی‌ها شرکت می‌کرد و عمیقاً تحت تأثیر آنها بود. دوست ادیت، اریکا گوته، درباره این دوره زندگی‌شان می‌نویسد:

[این سخنرانی‌ها] محرک میل و گرایش به کلیسای کاتولیک بود و کسانی که در محفل هوسرل و رایناخ حضور به هم می‌رساندند، چنین گرایشی داشتند... اما هر دوی ما فرزند جهان خودمان بودیم و هرگز به‌طور جدی به فکر تغییر آیین نبودیم.^۳

1. Ibid, p. 216.

2. Max Scheler (1874-1928); فیلسوف دین و فیلسوف اجتماعی بود که کارش بر پدیدارشناسی هوسرل تأثیر گذاشت. او در مونیخ متولد شد و در دانشگاه‌های پانا، مونیخ و کلن تدریس کرد. م

3. Posselt, *Edith Stein*, p.56.

بسیار حائز اهمیت است که تمرین منطقی اصول پدیدارشناختی به خودی خود ادیت را به ملاحظه جدی این تجارب [گرایش به آیین کاتولیک] وادار کرد و او را از نادیده گرفتن آنها منع کرد. او می‌نویسد:

... ما لذت می‌بردیم که همه امور یا اشیا را بدون تعصب مشاهده کنیم و تمام تنگ‌نظری‌های ممکن را کنار بگذاریم. تعصبات عقل‌گرایانه - که من ناآگاهانه با آنها بزرگ شده بودم - فرو ریخت و عالم ایمان بر روی من گشوده شد. در همین عالم اشخاص مومنی زندگی می‌کنند که من روزانه با آنها معاشرت داشتم، به آنها احترام می‌گذاشتم و تحسینشان می‌کردم.^۱

برای اولین بار ایمان و عقل موقتاً وارد بحث و گفت‌وگو شدند. فیلسوف جوان وارد دوره طولانی تلاطم فکری شد (بعدها فهمید که آن دوره، بخش ضروری رشد روحی و معنوی او بوده است). او قدم‌های اولیه را برای سفر به نوکیشی و دگرگونی برمی‌داشت؛ سفری که در آن زمان نمی‌دانست او را به کجا سوق خواهد داد.^۲ دقیقاً یک سال بعد از آغاز کار ادیت در گوتینگن، آلمان اعلام جنگ کرد. سخنرانی‌ها موقتاً به تعویق افتادند زمان فلسفه‌اندیشی، دست‌کم برای مدتی، پایان یافته بود:

با اینکه نگران و بی‌تاب بودم، اما با آینده‌ای بسیار روشن و معین روبه‌رو شدم... دیگر زندگی خصوصی ندارم... ناگزیر همه نیرو و توانم صرف این اتفاق بزرگ می‌شود. پس از پایان جنگ - اگر آن وقت زنده باشم - مجال خواهم یافت تا بار دیگر به امور خصوصی خود فکر کنم.^۳

1. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p.260.

۲. دیوید ام. نیوهاس در مقاله خود «تغییر آیین یهودیان به مسیحیت»، در تجربه تغییر آیین سه مرحله متمایز را می‌شناساند: تشخیص نقصان؛ خود تغییر آیین (اهم از اینکه یکباره باشد یا به تدریج)؛ و دوران بازسازی یا تلقی جدید از واقعیت. به عقیده من این سه لحظه را می‌توان در مسیر تغییر آیین ادیت پی گرفت. (*Pastoral Psychology*, 37:38-52 [Fall 1988])

3. Edith Stein, *Life in a Jewish Family*, p.297.

زمان کار و عمل فرا رسیده بود. آدولف رایناخ، دوست و مشاور ادیت، برای رفتن به جنگ نام‌نویسی کرد؛ نه به این دلیل که مجبور بود، بلکه چون «مجاز» به این کار بود. ادیت به شیوه خاص خود - و برای اینکه از مردان عقب نماند - تصمیم گرفت به خدمت برود. او در حالی که مادرش سرسختانه مخالف بود، به‌عنوان پرستار صلیب‌سرخ داوطلب شد. ادیت برای نخستین بار در زندگی‌اش با خواسته‌های مادرش مخالفت کرد. اگر او نمی‌توانست با دعای مادرش به صلیب سرخ برود، مجبور بود بدون آن برود. آرمان‌گرایی ادیت و معنای صادقانه هدف او آشکار است. اگر او نمی‌توانست به سربازان خط مقدم بپیوندد، می‌توانست از بیماران پرستاری کند. آنچه برای او قابل تصور نبود ادامه دادن به زندگی عادی بود. او باید برای کمک به آرمان‌کوشش کاری انجام می‌داد. از آنجا که ادیت قصد داشت تا حد امکان، مفیدترین و کارآمدترین مطالب را بیاموزد، کتاب درس پزشکی خواهر خود، ارنه، را خواند و حتی از کمک ارنه به‌عنوان معلم خصوصی نیز بهره‌مند شد. او داوطلب شد و وظیفه مراقبت از سربازانی که بیماری‌های واگیردار داشتند به او محول گشت. او از ابتدای آگوست تا اکتبر، زمانی که بیماری برونشیت سختی گرفت و مجبور شد برای مدتی طولانی آنجا را ترک کند، در بیمارستان کار می‌کرد. این خصلت او که خود را آرام نگه می‌داشت و در مواقع بحرانی به وظایف معمول خود می‌پرداخت به او کمک زیادی می‌کرد؛ اما گاهی نیز برای او هزینه سنگینی داشت؛ نمی‌دانیم که این خصلت نادیده‌گرفتن احساسات چقدر در بیماری او سهم داشته است.

او تا نوامبر به اندازه‌ای بهبودی یافت که به گوتینگن باز گردد. در آنجا یک دوست، آپارتمان خود را در اختیار ادیت گذاشت. در این زمان ما می‌توانیم سرشت کاملاً «غیرعملی [نظری]» ادیت را ببینیم؛ او به‌طور خودانگیخته می‌نویسد: «واضح است که من مجبور بودم از دیگران بخواهم تا اتاق‌ها را تمیز کنند». ^۱ هرچند گوتینگن در زمان جنگ شهر دلگیری بود، اما ادیت در آنجا با دانشجویان دیگر، به‌خصوص پولین

رایناخ^۱ و اریکا گوته، دوستی عمیقی برقرار کرد. پولین خواهر آدولف رایناخ بود و هر دوی آنها پروتستان‌های متدینی بودند. آنها ادیت را با این ایده جدید آشنا کردند که زنان می‌توانند هم تحصیل کنند و هم مسیحی باشند. این دوستی «عمق و زیبایی بیشتری» نسبت به دوستی‌های دانشجویی قبلی داشت. ادیت «چیزی بهتر و والاتر» یافت؛^۲ چیزی که با او از جهتی تازه معارضه می‌کرد؛ زیرا او به‌رغم لذت‌بردن از مصاحبت با دوستان جدید، مشتاق بود کارش را در اسرع وقت به پایان ببرد. در ژانویه امتحانات انجمن ایالتی^۳ را پشت سر گذاشت و واجد شرایط تدریس در مدرسه شد. ادیت نامه تیریک‌آمیز مادرش را به‌خوبی به یاد می‌آورد: «او به من تیریک گفت اما اضافه کرد: [من] در صورتی خوشحال‌تر می‌شوم که به یاد کسی (خدا) باشی که این موفقیت را مدیون او هستی». ادیت اضافه می‌کند که «برای من وضع هنوز چنین نشده است».^۴

ادیت در پایان ترم کار خود را در دانشگاه به پایان برد. دو اتفاق در سال بعد عمیقاً در او اثر کرد و آونگ زندگی او را به‌شدت به سوی ایمان راند. اتفاق نخست ما را تا حد زیادی از اشتیاق ناآرامی که در قلب ادیت وجود داشت آگاه می‌کند و به میزان ارزش واقعی ایمان در زندگی او اشاره می‌کند. دوست او، هانس لپس، در مرخصی بود و آنها درباره دوستان مشترک خود که به مذهب کاتولیک گرویده بودند به مبادله اطلاعات و خبرها می‌پرداختند. لپس از ادیت پرسید آیا عضو «انجمنی» شده است تا در آئین عشای ربانی هر روزه شرکت کند. ادیت پاسخ داد که عضو نشده است؛ ولی به اذعان خودش، سریعاً واژه «متأسفانه» را اضافه می‌کند.^۵ اتفاق دوم، اشتیاق او را برای

۱. چندین نفر از اعضای خانواده رایناخ نقش مهمی در سفر ایمانی ادیت داشتند. پولین بعداً به مذهب کاتولیک گروید و راهبه بندیکتی شد و در ۱۹۶۹ درگذشت.

2. Ibid, p. 306-308.

3. State Board Examination

4. Ibid, p. 316.

5. Ibid, p. 399.

انس و الفتی ورای آنچه با دوستانش تجربه کرده بود، هویدا می‌کند. پولین رایناخ و ادیت در فرانکفورت برای تعطیلات همدیگر را ملاقات کردند. آنها در حالی که در قسمت قدیمی شهر قدم می‌زدند از کنار کلیسای جامع گذشتند و تصمیم گرفتند که چند دقیقه در آنجا توقف کنند. وقتی به اطراف نگاه می‌کردند، زنی که سبد بازار در دست داشت وارد شد و بر یکی از نیمکت‌های کلیسا زانو زد تا برای مدت کوتاهی دعا کند.

این برای من چیزی کاملاً جدید بود. زیرا اشخاصی که من دیده بودم تنها برای مراسم به کنیسه‌ها و کلیساهای پروتستانی می‌رفتند. اما اینجا کسی هست که برای آمدن به این کلیسا کار خرید روزمره خود را متوقف کرده است. با اینکه شخص دیگری در کلیسا نیست، اما او به اینجا آمده است تا [با خدا] مناجات^۱ کند. من هرگز نمی‌توانم این را فراموش کنم.^۲

رگه‌های ناهمگون در تجربه ادیت، به هم پیوست. ادیت با استعداد و در کار دانشگاهی درخشان بود. او مصمم بود که تأثیر خود را بر جهان بگذارد. در عین حال او در درون خود اشتیاقی ناآرام برای تجربه کردن ایمان داشت. او عمیقاً تحت تأثیر زنانی بود که ناآگاهانه ایمان شخصی و نهان خود را ابراز می‌کردند. او زنانی را می‌شناخت که علم و ایمان را در خود جمع کرده بودند، یعنی هم تحصیل کرده و هم مومن بودند. اما آیا او قادر بود که علم و ایمان را در زندگی خود با هم وفق دهد؟ آیا او می‌توانست هم اهل علم باشد و هم مسیحی؟

همین که این سؤالات در ذهن و قلب ادیت نمایان شد، وظیفه دیگری برای او پیش آمد که باید فوراً انجام می‌داد. او مجبور بود که رساله دکتری خود را بنویسد. یافتن موضوع رساله آسان‌تر از آن بود که انتظارش را داشت. هوسرل در سخنرانی‌هایش می‌گفت «جهان عینی خارجی تنها به صورت بین‌الذهانی قابل تجربه است» و تجربه‌ای را که طبق آن افراد مُدرک «در تبادل متقابل اطلاعات با هم ارتباط می‌یابند و

1. intimate conversation

2. Ibid, p. 401.

همدیگر را درک اما می‌کنند»^۱ همدلی می‌نامید. به عقیده هوسرل، تصوراتش کاربست کار تئودور لیپس بود؛ ادیت تصور می‌کرد که آنچه هوسرل آن را «همدلی» تلقی می‌کرد مشترکات کمی با آنچه لیپس آن را همدلی می‌دانست داشت. از آنجا که هوسرل آن تجربه را در هیچ یک از آثارش تبیین نکرده بود، ادیت بر آن شد تا این وظیفه را به عهده بگیرد. هوسرل موافقت کرد؛ اما از ادیت خواست که رویکردش به موضوع را تغییر دهد؛ هوسرل یک گفت‌وگوی (دیالوگ) تحلیلی میان پدیدارشناسی و نوشته فلسفی لیپس را در نظر داشت و این کاملاً بر خلاف میل ادیت بود؛ اما در پایان او مجبور بود قبل از اینکه بتواند به کار خود پردازد به خواسته هوسرل جامعه عمل بپوشاند.

جیمز کالینز در مقاله خود به نام «ادیت اشتاین و پیشرفت پدیدارشناسی»^۲ اظهار می‌کند که موضوع رساله برای ادیت جذابیت داشت؛ زیرا همدلی «ابزار مناسبی را فراهم می‌کرد که از طریق آن من (اگر) استعلایی می‌توانست با ذهنیت‌های دیگر در ارتباط باشد و از... تنهایی خود بیرون بیاید و جایگاه خود را در جامعه خودها^۳ که از نظر پدیدارشناسی اثبات شده است بیابد». مشخص نیست آیا کالینز تنها راجع به رساله سخن می‌گوید یا از شیوه زندگی ادیت چنین برداشتی کرده و تمایل فزاینده او را برای انس و الفت دریافته است.

ادیت طی زمستان اول که بر روی رساله‌اش کار می‌کرد سخت غرق در نوشتن بود. او نه وقتی برای بودن با دوستانش داشت و نه سعی می‌کرد برای این کار وقت بگذارد. ادیت چندین ماه را در تنهایی گذارند؛ اما علی‌رغم توانایی زیادی که برای تنها بودن داشت، همواره به دوستی‌های خود نیازمند بود و به آنها احترام می‌گذاشت. ادیت از این دوستی‌ها الهاماتی گرفت که از آنها در تدوین رساله خویش بهره جست: «من دوستان خود را زمانی که به آنها فکر نمی‌کنم» از یاد نمی‌برم، «آنها در این هنگام به الحق حاضر

1. Ibid, p. 269.

2. James Collins, "Edith Stein and the Advance of Phenomenology", p. 687.

3. community of selves

و نادیده جهان من تعلق دارند. عشق من به آنها زنده است حتی زمانی که من در آن عشق زندگی نمی‌کنم.^۱

رساله با دقت نوشته شده بود و پژوهش به غایت مختصری در باب پدیدارشناسی همدلی، و ارتباط آن با روش ساخت یا تقویم^۲ شخص انسانی به شمار می‌رفت. ماری کترین باسهارت - در سخنرانی‌ای که سال ۱۹۸۴ در گردهمایی ادیت اشتاین ارائه داد - نشان داد که «رساله ادیت استقلال فکری وی را در اختصاص دادن اندیشه‌های [هوسرل] به سبک خود و برای اهداف خود نشان می‌دهد».^۳

هرچند ذهن ادیت تماماً مشغول رساله بود، اما مشخص نیست که تمام وجود او نیز به همان شکل مجذوب آن شده باشد. دقت فراوان رساله به از خود گذشتگی شایانی نیاز داشت، ولی ادیت به دوست خود رونان انگاردن^۴ اعتراف کرد که فقط بخش «همدلی به مثابه فهم اشخاص روحانی» را «با عشق» نوشته است. نمی‌دانیم نظر او درباره سه بخش دیگر چیست.

بخش نهایی رساله، با توجه به اینکه ادیت خود را در زمان نوشتن آن ملحد تلقی کرده است، کنجکاوانه با بحث تجربه مبتنی بر آگاهی دینی ختم می‌شود. «آیا روح می‌تواند بدون جسم، روح دیگری را تجربه کند؟». او نتیجه می‌گیرد: «به نظر من مطالعه آگاهی دینی ظاهراً مناسب‌ترین ابزار برای پاسخگویی به سؤالات ماست. درست همان‌طور که پاسخ آن در حوزه دین دارای بیشترین جاذبه است. با این همه من پاسخ به این سؤال را به تحقیق دیگری واگذار می‌کنم و خود را در اینجا با یک «non liqet» (یعنی روشن نیست) راضی می‌کنم».^۵

در اواخر ۱۹۱۶ ادیت بعد از اینکه دستیار ادmond هوسرل شد به فرایبورگ در ایالت

1. Edith Stein, *On The Problem of Empathy*, p. 74.

2. constitute

3. Mary Catherine Baseheart, "Edith Stein's Philosophy of Person", p.38.

4. Ronan Ingarden

5. Edith Stein, *On The Problem of Empathy*, p.117.

برسگاو^۱ نقل مکان کرد. او نیمی از رسالهٔ دکترای خود را نوشته بود و چندین ماه بود که مشغول مطالعهٔ روش «کوتاه‌نویسی گابلسبرگر»^۲ بود تا بتواند نوشته‌های هوسرل را رمزگشایی و ترانویسی^۳ کند. او علاوه بر کارکردن بر روی نوشته‌های هوسرل، قرار بود کلاس‌های فلسفی مقدماتی نیز برای دانشجویان هوسرل برگزار کند. او این کلاس‌ها را به شوخی «کودکستان فلسفی خود» می‌نامید. نقش‌های متعددی که ادیت قصد داشت آنها را در یک زمان به عهده بگیرد، باعث حیرت و تعجب فراوان است و این تنها نمونه‌ای از کارهای اوست.

حدوداً به مدت یک سال و نیم همراه هوسرل - که همواره او را «استاد»^۴ می‌نامید - بود. به‌رغم مسرت و شادی ادیت به دلیل تکمیل کردن و دفاع از رساله‌اش در مارس ۱۹۱۷ این زمان در زندگی او یأس‌آور و ناامیدکننده بود؛ زیرا اگرچه هوسرل از دانش دستیار باهوش و جوان خود قدردانی کرد؛ اما بلافاصله رابطهٔ کاری را با ادیت پایان داد. هوسرل ادیت را صرفاً به این منظور به کار گرفته بود که نوشته‌هایش را با یک دیدگاه خاص تنظیم و چاپ کند. ادیت گمان می‌کرد این وظیفه مستلزم همکاری متقابل و ثیقی میان استاد و شاگرد خواهد بود؛ اما هر بار که ادیت کار تکمیل‌شدهٔ خود را نزد هوسرل می‌آورد او از خواندن آن امتناع می‌ورزید. ظاهراً هوسرل وقتی به نظر جدیدی دست می‌یافت از اندیشه‌های سابق خود خسته می‌شد. دورنمای چاپ اثرش - که ادیت را برای آن به کار گماشته بود - دیگر برایش جذابیت نداشت. اما استخدام ادیت تصمیم خود هوسرل نبود. قبل از ادیت، همسر هوسرل نوشته‌های وی را ترانویسی می‌کرد. با توجه به آنچه رخ داد می‌توان حدس زد که استخدام یک دستیار نظر هوسرل بود یا نظر همسر او.

1. Freiburg - im - Breisgau

2. Gabelsberger shorthand

3. transcribe

4. the Master

به ادعای رنان اینگاردن، دوست ادیت، هوسرل در حق ادیت کوتاهی کرد و توافق کاری خود را به فرجام نرساند.^۱ ادیت مدعی است که وی در تنهایی کامل و بدون هیچ حمایت یا تشویقی از جانب هوسرل کار می‌کرد. او در نامه‌ای به اینگاردن می‌نویسد: «ما به‌ندرت با هم صحبت می‌کردیم و این بسیار دردآور است؛ زیرا مسائل بسیار پیچیده‌اند و موادی که من در دست دارم همگی ناقص هستند». او می‌گوید که به اندازه یک عمر کار وجود دارد و با ناراحتی می‌افزاید: «من درآمد مادام‌العمر ندارم». ادیت در نامه دیگری که در مارس ۱۹۱۷ به اینگاردن نوشت از او درخواست می‌کند: «برای من دعا کن که در کتاب / ایده‌ها موفق شوم». جالب است که او با اینکه مومن نبود درخواست دعا می‌کرد. معلوم نیست که منظور او از این بیان چیست. آیا دعا در صورتی که شخص مومن نباشد معنا دارد؟ یا اینکه ادیت، احتمالاً، از آنچه خود می‌اندیشید، به اعتقاد به خدا نزدیک‌تر بود؟ ادیت بعدها در پاسخ به این سؤال که آیا برای دستیابی به ایمان دعا کرده است، گفت: «جست‌وجوی من برای یافتن حقیقت به خودی‌خود دعا بود».^۲ شاید اوقلاً نیز ناخواسته این تعریف از دعا را به‌کار می‌برده است. با این همه در نامه‌ای دیگر به اینگاردن، ژرف‌اندیشانه می‌گوید: «... از زمانی که من اینجا هستم این احساس نگران‌کننده را دارم که دیگر به شدت سابق زندگی خود را در اختیار ندارم». روشن نیست که او به چه بعدی از زندگی‌اش اشاره می‌کند: به زندگی فلسفی‌اش یا به کل زندگی خود. خانمی که گمان می‌کرد حقیقت از طریق عقل و علم کشف می‌شود ظاهراً سرگردان شده بود. نمونه‌های زنده ایمان در جلوی روی ادیت مانند آهن ربا او را جذب می‌کردند. آونگ در جهت ایمان به خدا حرکت می‌کرد... هرچند به‌نظر می‌رسد که ایمان او هنوز نابسامان است؛ اما همان‌طور که اولین وُو می‌نویسد: «ادیت منتظر خدا ننشسته بود»^۳ و تلاشی نیز برای یافتن خدا نمی‌کرد. در

1. Roman Ingarden, "Edith Stein on her Activity as an Assistant to Edmund Husserl", p. 161.

2. Posselt, *Edith Stein*, p. 64.

3. Evelyn Waugh, *A Little Order*, p. 192.

واقع او به یافتن حقیقت همت گمارده بود و خدا نهایتاً قسمتی از حقیقتی بود که او یافت. همان‌گونه که ادیت سال‌ها بعد به سر راهبه خود گفت: «خدا حقیقت^۱ است و هر کسی که حقیقت را می‌جوید به دنبال خداست چه این مطلب را بداند و چه نداند».^۲

ادیت پس از هجده ماه، بیهودگی ادامه کار با هوسرل را پذیرفت و تصمیم گرفت به کار خود با هوسرل پایان دهد. ادیت از هوسرل معرفی‌نامه‌ای خواست تا به دنبال کرسی استادی بگردد. هوسرل به او نامه‌ای بسیار تنگ‌نظرانه داد؛ زیرا معتقد بود که هیچ زنی نباید کرسی استادی داشته باشد.^۳ دستیاران دیگر هوسرل نیز بیش از او توفیق نیافتند.

زمانی که هنوز با هوسرل بود اطلاع یافت که آدولف رایناخ در میدان جنگ در فلاندرز کشته شده است. بار دیگر ادیت برای همیشه عزیزی را از دست داده بود. فلسفه نمی‌توانست به مرگ او معنا ببخشد. هیچ چیز و هیچ کس نمی‌توانست درد از دست دادن چنین دوست خوبی را تسکین دهد. مدتی بعد همسر آدولف، آنا، از ادیت کمک خواست تا نوشته‌های فلسفی شوهر خود را تنظیم کند. ادیت تمایلی برای پذیرش نداشت، اما نتوانست آن را رد کند. او از مواجهه با بیوه معلم خود هراس داشت و با تأخیر به آن کار پرداخت؛ چون انتظار داشت در آنا ویرانی‌ای عظیم‌تر از آنچه خودش در مرگ آدولف احساس کرده بود بیابد. ادیت اصلاً انتظار نداشت که آنا علی‌رغم غم و افسوس خود، به دیگران آرامش و تسلی بدهد. مرگ از نگاه یک مسیحی پایان راه نیست، بلکه یک شروع تازه است. «صلیب شفابخش» مسیح بر دوش او بود همان‌گونه که بر دوش شوهرش قرار داشت و از هر دوی آنها حمایت می‌کرد. بی‌ایمانی ادیت در مقابل ایمان آنا خرد و متلاشی شد: «آن زمان... اولین بار بود که با صلیب و قدرت الهی‌ای که به حاملین خود الهام می‌کرد مواجه شدم». موهبت ایمان نه تنها آدولف بلکه همسر بیوه او را نیز بر سختی مرگ پیروز کرده بود. در نتیجه الگویی

1. Truth

2. Waltraud Herbstrith, *Edith Stein*, p. 78.

3. Hilda Graef, *The Scholar and The Cross*, p. 27.

که آن دو برای ادیت ترسیم کرده بودند، ادیت گفت: «مسیح بر من جاری شد».^۱ شکی نیست که در این زمان ادیت تجربه تغییر آیین به مسیحیت را از سر گذرانده بود، هرچند ایمان او هنوز نابسامان بود. او تأثیر «استاد» دیگری را در کار دید؛ کسی که نه تنها دانش، بلکه معنا را نیز پیش می‌نهد. بر اثر الگوی ترسیمیِ آنا، «مسیح مصلوب را دیدم... که قدرت و حکمت خداست».^۲

او اکنون خدا را تجربه کرده بود و صلیب شفاعت‌بخش مسیح سایه خود را بر زندگی او انداخته بود. هرچند او هنوز عضو «جامعه‌ای» ایمانی نبود که در آن توان رشد و بیان ایمان خود را داشته باشد، اما دیگر بدون خدا زندگی نکرد.

ادیت بعد از رها کردن هوسرل، بیش از یک سال بدون نتیجه برای به‌دست آوردن کرسی استادی تلاش کرد. این امر با در نظر گرفتن این حقیقت که دانشگاه‌های آلمانی کمتر از بیست سال بود که درهایشان را بر روی خانم‌ها گشوده بودند، تعجب‌آور نیست. هیچ کس تا آن موقع آمادگی پذیرش یک زن به‌عنوان استاد دانشگاه را نداشت، حتی اگر آن زن توان و استعداد ادیت اشتاین را داشته باشد. او برای گذراندن زندگی در برسلاو مشغول تدریس شد و دست به نوشتن و سخنرانی در زمینه پدیدارشناسی زد. زمانی که مقاله او «روح نباتی، روح حیوانی» چاپ شد ظاهراً راز تغییر آیین خود را فاش کرد. دوستانش گمان کردند که او به تازگی به مسیحیت گرویده است؛ ولی همان‌گونه که در بالا دیدیم او در اصل و ذاتاً به مسیحیت تغییر دین داده بود، اما همواره در جست‌وجوی جایی بود که به آنجا علقه و دلبستگی پیدا کند. دوست ادیت، هتویش کونرات - مارتسیوس، بحرانی را که آنها را فرا گرفته بود چنین توصیف می‌کند: «اوضاع به گونه‌ای بود که گویا ما هر دو بر لبه باریک کوه راه می‌رویم و آگاهیم که ندای خدا، همه جا حاضر است».^۳

1. Ibid, p. 59.

۲. اول قرن‌های، ۱: ۲۳-۲۴.

3. Freida Mary Oben, "Edith Stein the Woman", p. 15.

نوگیش

ادیت در تابستان ۱۹۲۱ در خانه دوستانش تشودور و هتویس کونرات - مارتسیوس تعطیلات خود را سپری می‌کرد. یک شب آن زن و شوهر بیرون رفتند و ادیت تنها شد. وقتی در کتابخانه کتاب‌ها را تورق می‌کرد با زندگی‌نامه خود نوشت قدیسه ترزا آویلابی مواجه شد و چنان مجذوب شرح زندگی عارف قرن شانزدهم و تجربه او از خدا شد که تمام شب به خواندن آن ادامه داد. وقتی کتاب را کنار گذاشت هوا به دو معنا روشن شده بود، ادیت حقیقتی را که سال‌های متمادی جست‌وجو می‌کرد یافته بود. روح سرگردان او در نهایت منزلگاهی یافته بود.

او صبح همان روز به شهر رفت تا کتاب *عشای ربانی*^۲ و *رسالة اصول دین*^۳ را بخرد. او آمادگی نداشت تا با کسی درباره آنچه اتفاق افتاده بود صحبت کند. در وهله اول او باید به تنهایی و به روش ویژه و مستقل خود آن اتفاق را به بهترین نحوی که می‌توانست درک می‌کرد؛ بنابراین چندین ماه مطالعه کرد و زمانی که احساس کرد آماده شده است برای اولین بار در آیین عشای ربانی شرکت کرد. پس از آیین عشای ربانی به صندوق‌خانه کلیسا رفت و بدون هیچ مقدمه و بحثی تقاضا کرد او را غسل تعمید دهند. می‌توان تحیر و شاید شادی پدر برایتلینگ را تصور کرد؛ اما او سریعاً حرف ادیت را بسیار جدی تلقی کرد. ادیت توانست به همه سؤالات او راجع به ایمان مورد پذیرش خود پاسخ بگوید. پس از چندین بحث الهیاتی، آنها زمانی را برای غسل تعمید ادیت تعیین کردند. در روز عید (اول ژانویه) ۱۹۲۲ ادیت به کلیسای کاتولیک رم راه یافت و برای اولین بار پذیرای مراسم عشای ربانی گردید. تمایل او برای دستیابی به انس و صمیمیت این چنین برآورده شد؛ تمایلی که از تابستان سال‌ها پیش تاکنون افزایش یافته بود. او یک ماه بعد در دوم فوریه در کلیسای جامع اشپایر طی مراسمی به عضویت

۱. یعنی از سوی صبح دمیده بود و از سوی دیگر حقیقت برای او آشکار گشته بود. م

2. *Missal*

3. *Catechism*.

کلیسا پذیرفته شد.^۱ در هر دو تاریخ، کلیسا به یاد بود وقایعی که با زندگی عیسی یهودی مرتبط بود، مراسمی برپا کرده بود (تا زمان اصلاح تقویم آیین نیایش کلیسا پس از شورای واتیکان دوم، عید ختنه سوران مسیح^۲ در روز اول ژانویه جشن گرفته می‌شد. جشن دوم، عید تطهیر حضرت مریم در معبد بود که، چهل روز پس از تولدش در دوم فوریه برگزار می‌شود؛ این عید امروزه نیز طبق تقویم کلیسای کنونی برپا می‌شود). معلوم نیست که این دو تاریخ آگاهانه به دلیل اهمیتشان از نگاه یهودیان انتخاب شده بودند یا نه. فرض این نکته معقول است که به عقیده پدر برایتلینگ که ادیت را غسل تممید داد، این زمان‌ها در جامعه یهودی محلی معروف و محترم بودند و چنین احترامی بی‌علت نبود.

خبر تغییر دین ادیت خانواده‌اش را «مات و مبهوت کرد». یکی از اعضای خانواده گفت که تنها شناخت آنها از مذهب کاتولیک، شناختی بود که در پایین‌ترین طبقه اجتماعی وجود داشت... [ما] گمان می‌کنیم که مذهب کاتولیک... عبارت است از به خاک افتادن بر روی زانوها و بوسیدن انگشت پای کشیش. ما قادر نیستیم به آسانی تصور کنیم که چگونه روح غرورآمیز ادیت ما توانست خود را تا حد این فرقه خرافاتی، خوار و خفیف کند. ادیت قبل از اینکه به خانه بازگردد، خود را برای خشم و اتهامات متقابل آماده کرده بود و شاید آماده شده بود که به دلیل خیانت، او را از خانه بیرون بیندازند؛ اما او برای آنچه اتفاق افتاد آماده نبود: «مادر اشتاین گریست... و ادیت نیز با او گریه کرد».^۳ مادر پیر مومن و ادیت جوان با ایمان در آغوش یکدیگر گریستند. هیچ یک به‌طور کامل رازی را که آنها را کنار هم نگاه داشت و رازی را که آنها را از هم جدا کرد نفهمیدند. هر دو به سفری معتقد بودند که با ابزار متفاوت به پایانی یکسان منتهی می‌شد.

1. Sacrament of Confirmation

2. the Feast of the Circumcision of Jesus

3. Posselt, *Edith Stein*, p. 66.

ادیت چندین ماه در خانه ماند و کوشید تا هر چه در توان دارد انجام دهد که تغییری در ارتباط او با خانواده‌اش ایجاد نشود. او آنها را کمتر از گذشته دوست نداشت. همانند گذشته با مادرش به کنیسه رفت و همچون یک یهودی در خانواده زندگی کرد. مدت کوتاهی پس از تغییر آیین، گئون اشوینت^۱ - که در کلیسای جامع با او آشنا شده بود و در زمان حیاتش برای او مانند پدر بود - به او خواندن کتاب دعای روزانه^۲ را آموخت و ادیت همین کتاب را با خود به کنیسه می‌برد. مادر او سردرگم شده بود: «او می‌تواند با ما، ولی به وسیله کتاب خودش، دعا کند و همه دعاها را در آنجا بیابد».^۳ به عقیده ادیت همه آنها در کتاب دعا بود و حتی بیش از آنچه مادرش می‌توانست بفهمد نیز در آن وجود داشت.

با توجه به روش خاص و صادقانه ادیت می‌توان گفت، وقتی او کاتولیک شد: «ذهنش اصلاً متوجه شغل اجتماعی نبود. او راه خود را به سوی مسیح و کلیسایش یافته بود و مشغول پیامدهای عملی آن بود».^۴ ادیت نوآیین تنها می‌خواست که از نظر ایمانی رشد کند. آونگ در تمام مسیر زندگی‌اش در جهت دیگر حرکت کرده بود. اما اکنون به جای حقیقت فلسفی، حقیقت ایمان شور و اشتیاق شدید او بود. او می‌نویسد «فوراً پس از تغییر آیین و به مدت طولانی‌ای بعد از آن گمان می‌کردم داشتن زندگی مؤمنانه به معنی کنار گذاشتن امور دنیوی و زیستن همراه با تأمل درباره امور ملکوتی است».^۵ او با گئون اشوینت درباره تمایل خود برای عضو شدن در کارملایت صحبت

1. Canon Schwind.

2. Breviary که معمولاً امروزه به *The Liturgy of The Hours* معروف شده است. مجموعه‌ای از مزامیر و گزیده‌هایی از متون عبری و مسیحی است که روحانیان کاتولیکی روزانه آن را می‌خوانند. امروزه بسیاری از مردم غیرروحانی به‌طور منظم ساعات دعا را دعا می‌کنند، اما این امر در زمان ادیت معمول نبود. شایان توجه است که کنون اشوینت به او خواندن کتاب روزانه را یاد داد که در مقایسه با بسیاری از اعمال عبادی مشهور در آن زمان، مطابقت بیشتری با زمینه یهودی ادیت داشت.

3. Ibid, p.67.

4. Hilda Graef, *The Scholar and The Cross*, p. 47.

5. Waltraud Herbatrith, *Edith Stein*, p. 37.

کرد و مدعی بود که همزمان با غسل تعمید، در قبال حیات دینی موظف و متعهد شده است. کُنُون سالخورده و زیرک خوب می‌دانست که ادبیت برای اینکه مذهب کاتولیک در زندگی‌اش پا بگیرد، نیازمند زمان است و کاتولیک‌های آلمانی به سرمشق و مبلغانی نیاز دارند که مانند ادبیت کاتولیک، خوب - و در عین حال غیرروحانی - باشند. ادبیت که روشنفکر، مری، نوکیش و فمنیست بود، زندگی زنان کاتولیک آلمان را غنی می‌کرد. با این همه کُنُون به خواسته ادبیت تن در داد تا او در فضا و محیطی عابدانه‌تر زندگی کند. او برای ادبیت در مدرسه صومعه دومنیکی قدیسه مگدالنا در اشپایر^۱ - که بر در ورودی آن، شعار دومنیکی «حقیقت» نوشته شده بود - یک شغل آموزشی مهیا کرد. دستیار سابق هوسرل اکنون بعد از یافتن حقیقت، به خواهران دومنیکی جوانی که در مرحله Formation^۲ قرار داشتند و به سایر زنان جوان در آکادمی‌شان زبان آلمانی و ادبیات درس می‌داد. او در آنجا تنها یک اتاق و شرکت در زندگی معمول جامعه را درخواست کرده بود.

ادبیت ساعت‌های دعا، آهنگ جامعه^۳ و برنامه ساده تدریس را دوست داشت. این امر، ارتباط او را با خدا تقویت کرد. اما به تدریج در درون او میل به فهمیدن «بنیان‌های فکری این جهان» شدت یافت «کُنُون اشوینت او را به اریک پشووارا، فیلسوف یسوعی، معرفی کرد. او نیز به نوبه خود ادبیت را با آثار توماس آکوئیناس و نیز آثار کاردینال نیومن آشنا کرد. ادبیت نامه‌هایی را که نیومن در حین درگیری با مسئله تغییر آیینش نوشته بود، خواند و ترجمه کرد. ادبیت سفر [ایمانی] او را فهمید و به ارزش آن پی برد؛ اما این توماس بود که به او نحوه تلفیق ایمان و فلسفه را تعلیم داد. ادبیت از توماس آموخت که عقل نیز وسیله‌ای است که با آن می‌تواند خود را به خدا بسپارد. همان‌گونه که آندره ژوو نوشت: «در روح مسیحیت خدمت به فلسفه مخالف خدمت به خدا

1. Dominican Convent school of Saint Magdalena in Speyer

۲. اولین مرحله‌ای که خود شامل مراحل کوچک‌تر است و دخترانی که می‌خواهند راهبه شوند باید بگذرانند. م

3. the rhythm of the community

نیست... کار عقلانی می‌تواند برای خدا دنبال شود.^۱ زمانی که ادیت فهمید می‌تواند «برای خدمت به خدا بیاموزد»، احساس کرد می‌تواند (یا احتمالاً باید) کار عقلانی خود را از سر بگیرد. او کار عقلانی خود را با تلفیق معلومات مختلف آغاز کرد و این همان چیزی بود که سال‌های متمادی جست‌وجو می‌کرد. در آثار این دوره ادیت تلاقی فلسفه، الهیات و معنویت به چشم می‌خورد. در این دوره ادیتی که یک پدیدارشناس مسیحی است سخن می‌گوید.

آونگ بازگشت اجتناب‌ناپذیر خود را آغاز کرد. این بار به سمت تعادلی که تاکنون در زندگی ادیت ناشناخته بود. او با دعا و رشد معنوی به درون خود فرو رفت و اکنون باید از درون خود بیرون بیاید تا زندگی الهی خود را در جهان تحقق ببخشد. نخست قصد او این بود که زندگی روحانی و در خلوت خود را داشته باشد و در کنار آن به نویسندگی و چاپ آثار خود بپردازد. علی‌رغم این قصد اولیه، او شغلی اجتماعی در پیش گرفت.

انتقال حیات الهی به جهان

ادیت به‌طور منظم با کنون اشوینت دیدار داشت و او را راهنمای روحانی خود تلقی می‌کرد؛ البته دوستی آنها در حد همین رابطه باقی ماند. آنها کتاب‌ها را با هم می‌خواندند و بحث می‌کردند و زمانی که کنون سالخورده به‌طور ناگهانی درگذشت، این ادیت بود که نوشته‌های او را مرتب کرد و آگهی فوت او را نوشت. رهنمودهای او مطمئن و قابل اعتماد بود؛ او ادیت را در مسیر مطمئنی قرار داد و قدم‌هایش را استوار کرده بود. مرگ او در زندگی ادیت وضیعت بغرنجی را ایجاد کرد، اما این وضیعت دیری نپایید.

ادیت سال بعد از درگذشت کنون اشوینت، به پیشنهاد دوستش، پدر پشووارا، طی

1. Andre A. Devaux, "Vocation in the Life and Thought of Edith Stein", p. 174.

هفته مقدس و عید پاک در صومعه بویرون^۱ خلوت گزید. در آنجا با آبت رافائل والزر^۲ آشنا شد و آن دو با هم دوستان صمیمی شدند. هرچند آبت رافائل از نظر شخصیتی با کنون اشوینت بسیار متفاوت بود، اما ادبیت او را دوستی خوب و راهنمایی توانا می‌دانست. شاید او با تمایل ادبیت برای زندگی متفکرانه موافقت می‌کرد؛ اما وقتی ادبیت مسئله عضویت در کارملایت را در یکی از مصاحبه‌های اولیه خود مطرح کرد او نیز مانند کنون به ادبیت اجازه نداد. او معتقد بود ادبیت وظیفه دارد تربیت فلسفی و «استعدادهای سرشاری که خداوند به او بخشیده بود» را به کار بسته و به حرفه‌ای اجتماعی و عقلانی بپردازد.^۳

ادبیت با احساسات درهم آمیخته‌ای، با این اندیشه برخورد کرد. او زندگی خود در صومعه مگدالنا را دوست داشت. او عاشق و معشوق دانشجویان بود. او قانع شد که هوش و نیروی عقلانی خود را در ترجمه آثار نیومن و آکوئیناس که پدر پشوارا او را به آن جهت سوق داده بود، به کار برد. او مقاله مهمی با عنوان «پدیدارشناسی هوسرل و فلسفه قدیس توماس آکوئیناس» نوشت که در سالنامه هوسرل (۱۹۲۹) چاپ شد. او توانست تمام این کار متفکرانه را در تنهایی نسبی در صومعه قدیسه مگدالنا انجام دهد. اما بر اثر راهنمایی آبت، ادبیت خود را ملزم کرد تا وظیفه‌ای را که او [آبت رافائل] به عهده‌اش گذاشته بود، انجام دهد؛ به همین دلیل به سخنرانی روی آورد. رئیس صومعه می‌نویسد: «از این رو سخنرانی‌ها، آثار، مشغله‌ها، مسافرت‌ها و کار ادبیت افزایش یافت» و این افزون بر برنامه معمول تدریس او در صومعه مگدالنا بود.

اساتید و دانشجویان همگی تصدیق می‌کنند که او ساعات طولانی به عبادت می‌پرداخت، قبل از تمامی راهبان از خواب برمی‌خواست و از همه دیرتر به رختواب می‌رفت. این سخت‌کوشی به ادبیت متفکر اجازه می‌داد تا به سفرها و سخنرانی‌های

1. Abbey of Beuron

2. Abbot Raphael Walzer

3. Posselt, *Edith Stein*, p. 84.

خود پردازد. با آنکه ادیت در این زمان تمایل داشت که زندگی خود را صرفاً در یک سوی آونگ سپری کند، اما بین هر دو سوی آونگ تعادل برقرار بود. ایمان، سخنرانی‌های او را تحت‌الشعاع قرار داده بود، روابط دائمی او با مردم نیازهای آنها را برای وی معلوم می‌ساخت و او را وادار می‌کرد که دعا کند و دعا نیز او را به عمل سوق می‌داد...

این زندگی ایدئال نبود، ولی معنادار بود و ادیت آن را بیش از حد کفایت به شمار می‌آورد. بعد از تقریباً یک سال، مشغله‌های دائمی تدریس، نوشتن و سخنرانی ضرر زیادی به ادیت زد. ابت و الزر احساس کرد که سخنرانی‌ها و نوشته‌های او از تدریس مهم‌ترند؛ لذا از او خواست که از زندگی در صومعه قدیسه مگدالنا دست بکشد. پیام و رسالت زنده و حیاتی کاتولیک بر عهده او بود. و الزر می‌خواست که او در معرض دید مردم و مشهور باشد؛ بنابراین از او خواست تا سخنرانی کند و بنویسد و [آموزه‌های خود را] به گوش مردم برساند... ادیت نیز از تصمیم او اطاعت کرد، اشیای او را در عید پاک ترک کرد و بعد از همایشی برای اساتید جوان در مونیخ به برسلاو و خانه رفت. خواهرش به او احتیاج داشت و «دیگر وقت فراغت برای بررسی آرای قدیس توماس کافی نبود، بلکه بررسی آنها تمام وقت و توجه مرا طلب می‌کرد»^۱.

تقریباً به مدت یک سال او عمدتاً بر روی ترجمه کتاب قدیس توماس آکوئیناس *مسائل مورد بحث در باب حقیقت*^۲ متمرکز شده بود. آن کتاب اولین ترجمه از آثار این عالم ملکوتی به زبان آلمانی بود. با این همه زمانی که کتاب به چاپ رسید با اقبال عمومی مواجه نشد. نظرهای گوناگونی وجود داشت: برخی از دانشمندان مدعی شدند که این کتاب به توماس وفادار نیست (یعنی دقیقاً با آرای توماس مطابق نیست)؛ و گروهی دیگر تلاش او را تحسین کردند «از سویی زبان لاتینی ساده آکوئیناس از طریق زبان آلمانی بی‌وقفه می‌درخشید. از سوی دیگر، همه چیز - نه تنها

1. *Ibid*, p. 89.

2. *Quaestiones Disputatae de Veritate*

در حاشیه‌های متعدد، بلکه در سبک و سیاق ترجمه نیز - صورت فلسفه زنده مدرن را به خود گرفته بود.^۱

به‌رغم اینکه ادعا می‌کرد لازم است به صورت تمام‌وقت مشغول آرای توماس باشد، اما نه خود او چنین کرد و نه در برنسلو محبوب خود، تنها و منزوی بود که برای این کار فرصت داشته باشد. او مجموعه سخنرانی‌هایی در باب رسالت زن آماده و ارائه می‌کرد و در شبکه رادیویی باواریان^۲ سخنرانی رادیویی داشت. او گمان کرد که چون بسیار معروف شده است اکنون می‌تواند کرسی استادی در دانشگاه را - که برای آن طی یک سال بعد از جدایی از هوسرل به سختی تلاش کرده بود - به‌دست آورد. دوستانش پیشنهاد کردند که برای دانشگاه فرایبورگ درخواست بنویسد. هنگامی که تقاضای خود را داد، مارتین هایدگر با او مصاحبه کرد. هایدگر از درخواست ادیت نه متعجب شد و نه بی‌رغبت بود که آن را بپذیرد، زیرا معتقد بود که او برای سمت استادی دانشگاه کفایت و مهارت لازم را دارد. اما ادیت به سرعت دریافت که هایدگر گمان می‌کند که او می‌خواهد زیر دست وی کار کند؛ پس فوراً سعی کرد تا «توهم او را برطرف کند». در نهایت، نتیجه‌ای حاصل نشد، زیرا هایدگر زمانی که فهمید ادیت «مسیر کاتولیکی را برگزیده است» از کار کردن با او سرباز زد.^۳

از آنجا که فشار بر او بیشتر شده بود تا افراد بیشتری، به‌خصوص زنان، ارتباط پیدا کند، در مؤسسه آلمانی در مونستر^۴ مقام استادی را قبول کرد. در آنجا به اساتید درس می‌داد. تأثیر او همه نواحی مدرسه را فراگرفته بود. او به زنان کمک می‌کرد تا از استعدادهای پنهان و واقعی خود در جامعه آگاه شوند - استعداد پنهانی که ایدئولوژی نازی می‌کوشید آن را تا حد کلیسا، آشپزخانه و بچه^۵ پایین بیاورد.

1. Ibid, p. 90.

2. Bavarian Radio Network

3. Ibid, p.92.

4. German Institute in Munster

5. Kirche, Kuche und Kinder.

در این زمان ادیت فکر می‌کرد که آرزویش برای داشتن یک زندگی متاملانه هرگز برآورده نخواهد شد. ادیت استاد، نویسنده و سخنران باید به هر تقدیری که خداوند برای او در نظر می‌گرفت - یعنی ساعت‌هایی که برای دعا در صبح زود و اواخر شب یا در هنگام مسافرت با قطار فراهم می‌شد - راضی و خرسند باشد. صومعه او باید از درون ساخته می‌شد. این عبارات به عقیده ادیت بی‌معنا نبودند. او بارها بیان می‌کند که اکنون تنها با یک حقیقت زندگی می‌کند: همه چیز «از جانب خدا به ما می‌رسد و از ما خواسته می‌شود تا آن را از او قبول کنیم».^۱ خدا از طریق آرزوهای آبت، از طریق درخواست برای سخنرانی‌ها و از طریق دانشجویانش با او سخن می‌گفت. کاملاً روشن نیست که آیا او به این نکته معتقد بود که خدا از طریق تمایلات قلبی‌اش نیز با او سخن می‌گوید.

دیگر در آلمان چیزی برای من مقدور نبود

زمانی که هیتلر در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۳ در آلمان به قدرت رسید، ادیت تقریباً به مدت یک سال سرگرم چیزی بود که تنها نامی که می‌توان بر آن گذاشت برنامه سخنرانی پرمشغله است. زمانی که سوسیالیست‌های ملی به سلطه خود بر مردم آلمان استحکام می‌بخشیدند، آشکار شد که کار اجتماعی ادیت پایان یافته است. ادیت که یهودی بود از سخنرانی عمومی منع شد. او هنوز شغل استادی خود را داشت، ولی با وضوحی که زاده تجربه ملتش بود، وقایع آتی را از قبل می‌دید. دو ماه بعد غیرآریایی‌ها از تمام مناصب دولتی اخراج شدند و این شامل کرسی تدریس و استادی نیز می‌شد. ادیت بی‌کار شد و امکان به‌دست آوردن شغلی را هم نداشت؛ اما او خرسند بود که خود را «گرفتار سرنوشت معمول ملت خود می‌دید».^۲

آیا سرانجام وقت ورود به کارمل رسیده بود؟ حال که دیگر او نمی‌توانست در

1. Josephine Koeppel, *Edith Stein: Philosopher and Mystic*, p. 27.

2. Posselt, *Edith Stein*, p. 119.

گردهمایی‌های عمومی کاری انجام دهد، آیا می‌توانست سخنرانی، نویسندگی و تدریس را کنار گذاشته و به مسافرت برود تا به مثابه دخترِ قدیسه ترزا تسلیم زندگی متفکرانه شود. یکشنبه دوم بعد از عید پاک^۱ او به کلیسای قدیس لوجر^۲ رفت و مصمم بود که در آنجا آنقدر دعا کند تا آشکارا «دریابد که آیا امکان دارد وارد کارمل شود». چند ساعت بعد، او به آرامی کلیسا را ترک کرد و مستقیماً به اتاق مطالعه‌اش رفت تا طی نامه‌ای از ایت والزر اجازه ورود به کارمل را درخواست کند. با رضایت ایت دو هفته بعد و با این قصد که تقاضای عضویت در کلیسای کارمل (در کلن کنونی) را ارائه دهد، راهی سفر شد.

ادیت می‌دانست که چه خواسته است و همچنین می‌دانست که غریبه‌ها مخالف پذیرش او هستند. او در آن زمان ۴۲ ساله بود؛ در حالی که بیشتر جوامع رهبانی ترجیح می‌دادند که متقاضیانی جوان و تأثیرپذیر داشته باشند. او در زمان رواج یهودستیزی، یهودی بود و هیچ سرمایه‌ای نداشت که همراه خود به جامعه راهبان ببرد.^۳ زمان مصاحبه، از ارتباط نزدیک خود با دومینکن‌ها و بندیکت‌ها سخن گفت. هنگامی که از او پرسیدند آیا قصد داشته که به یکی از آن جوامع مذهبی وارد شود، پاسخ داد: «همواره این احساس را دارم که عیسی مسیح^۴ برای من در کارمل چیزی قرار داده است که تنها در آنجا می‌توانم آن را پیدا کنم». با این همه، او هنوز نمی‌دانست که آن چیز چیست. اما قرار بود که احساس او اجازه بدهد تا آونگ زندگی‌اش، در سرتاسر مسیر، در جهت ایمان حرکت کند. زمانی که از او پرسیدند آیا عالم کاتولیک هنوز به حضور

۱. Good Shepherd Sunday؛ بعداً یکشنبه سه هفته بعد از عید پاک را به این نام نامیدند. م

۲. the Church of Saint Ludger

۳. در بیشتر جوامع رهبانی در آن زمان از اشخاص متقاضی خواسته می‌شد که جهاز یا مقداری پول فراهم کنند تا بعد از اینکه عهد نهایی را بست، جامعه آن را مصرف کند. سود این وجوه جهت تأمین جامعه راهبان مصرف می‌شد. این امر به‌خصوص در جوامع اهل زهد و فکر مهم بود؛ زیرا خود جامعه به کارهای تبلیغی نمی‌پرداخت که پول به ایشان مسترد شود.

۴. Our Lord

۵. Ibid, p. 122.

و تأثیر او نیاز دارد، پاسخ داد: «در بحران حاضر فعالیت انسان‌ها نمی‌تواند کمکی به ما بکند، اما تنها مصیبت عیسی... من تمایل دارم که در آن شریک شوم^۱...». بار دیگر ادیت آماده و مشتاق بود تا فلسفه را برای خدمت به حقیقت کنار بگذارد. هرچند کوشش بی‌وقفه‌ای برای دانستن، او را به حرکت درآورده بود؛ اما «سرانجام اساس زندگی خود را، قاطعانه و با تاکید، نه بر دانش و عقل، بلکه بر ایمان و عشق بنیان نهاد»^۲.

صبرکردن برای او آسان نبود، اما درخواستش با پاسخی فوری همراه نبود. تقریباً یک ماه بعد خبر یافت که جامعه او را پذیرفته است. رئیس صومعه پیشنهاد کرد که او برای یک ماه در خوابگاه مهمان‌های صومعه بماند تا قبل از اینکه قطعاً برای ورود برنامه‌ریزی کند، زندگی در آنجا را تجربه کند. چنانچه در پایان آن یک ماه هم ادیت و هم جامعه راضی بودند، او دو ماه به خانه برود و سپس برای عید قدیسه ترزا به جامعه باز گردد...

ایام سختی بود. مادر ادیت از آنچه که در آلمان / او اتفاق می‌افتاد بسیار خشمگین بود. ارنه که سابقاً با مادر زندگی می‌کرد، به خانه دیگری نقل مکان کرده بود. کار و کاسبی بی‌رونق بود؛ هیچ کس نمی‌خواست از یک شرکت الوار یهودی خرید کند. ادیت می‌خواست تا جایی که می‌توانست در خدمت و کمک کار مادر باشد. ادیت سؤالات متعددی درباره خانواده‌شان از مادرش پرسید و از فرصت‌هایی که مادرش سر کار بود استفاده می‌کرد تا زندگی‌نامه خود را بنویسد. او از لحظه‌ای بیم داشت که می‌بایست خبر آنچه که می‌خواست انجام دهد را برای مادرش بازگو کند؛ زیرا با این خبر، پرده غم خانه را فرا می‌گرفت. ادیت گفت: «تصمیم آنقدر مشکل بود که کسی نمی‌توانست با قاطعیت بگوید که این راه یا آن طریق درست است... من مجبور بودم که یکسره در تاریکی ایمان قدم بگذارم»^۳ زمانی که روز رفتن فرا رسید ادیت با

1. Hilda Graef, *The Scholar and The Cross*, p. 100.

2. Josef Stallmach, "The Work of Edlth Stein", p. 376.

3. Posselt, *Edith Stein*, p. 128.

دلتنگی از خانه بیرون رفت. «هیچ روشنایی ای غیر از آنچه در درون او بود وجود نداشت». چشم او متوجه کارمل بود. او «در آرامش عمیقی نوشت من به خانه خدا قدم گذاشتم».^۱

صعود از کوه کارمل

ادبیت «شش جلد کتاب» را قبل از ورود به صومعه به کارمل فرستاد. همراه با آن کتاب‌ها نامه‌ای بود که بیان می‌داشت «او گمان می‌کند که هیچ عضو دیگری در کارمل چنین موهبتی را قبل از این، با خود نیاورده است».^۲ اما داوطلب جدید الورد شش ماه اول را صرف آموختن برنامه روزمره کارملایت کرد. او در خانه‌داری و همچنین در خیاطی هیچ مهارتی نداشت. یکی از خواهرانی که با وی زندگی می‌کرد در توصیفش می‌گوید: «او تی زمین‌شوی را طوری روی زمین سالن می‌کشید که گویی سگ کوچکی است».^۳ ادبیت از جامعه راهبان، زندگی عابدانه و انزوای آن محوطه کوچک راضی و خرسند بود. او اعتراف می‌کند که هرگز در زندگی خود به اندازه اوقات تفریح در کارمل نخندیده بود. او به هیچ چیز بیش از این علاقه نداشت که بتواند با وفاداری به آیینی که با روی باز آن را پذیرفته بود، روزهای زندگی خود را سپری کند.

طی دوران نوراہبگی، کارملایت ایالتی پیشنهاد کرد که او دوباره نوشتن را شروع کند. از آن به بعد در کلن - و همچنین بعداً در اِخت^۴ - نویسندگی مهم‌ترین کار او در جامعه راهبان بود. به علت محدودیت‌های زمانی که اجازه کار بیش از یک یا دو ساعت را به او نمی‌داد نوشتن برایش مشکل بود. مایه سرفرازی او بود که وقتی جامعه راهبان برای دعا، غذا و تفریح جمع می‌شدند همواره از او یاد می‌کردند...

1. Ibid, p. 132.

2. Ibid, p. 124.

3. Sister Ancilla, *Recollections of Edith Stein by her Sisters in Echt Carmel*.

4. Echt

ادیت در کلن اثر فلسفی مهم موجود محدود و ازلی را خلق کرد. نوشتن این اثر نه ماه به طول انجامید؛ اما در زمان حیات او چاپ نشد، زیرا نازی‌ها چاپ آثار نویسندگان یهودی را ممنوع کرده بودند. به او پیشنهاد دادند که آن را به نام شخص دیگری چاپ کند، ولی ادیت قبول نکرد. اگر نمی‌توانست اثر خود را چاپ کند، بهتر بود که چاپ نشده باقی می‌ماند. آن اثر تا دهه ۱۹۵۰ چاپ نشد.

کریستالناخت^۱ شش ماه پس از آخرین شغل ادیت به وقوع پیوست. در این زمان چهار سال و نیم از حضورش در صومعه گذشته بود. ادیت معنای «شب شیشه خرد شده»^۲ را به خوبی می‌دانست: کلن دیگر مکان امنی برای اقامت نبود. از آنجا که ادیت از انتقام‌های در انتظار جامعه راهبان به دلیل پناه دادن به یک یهودی [خودش] واهمه داشت، از رئیس صومعه خواست تا با کارمل در اخت (هلند) برای انتقال او به آنجا مذاکره کند. جامعه راهبان اخت، در کارمل کلن ریشه داشت و علقه‌ای ناگستنی بین دو صومعه وجود داشت. شب ۳۱ دسامبر ادیت به هلند رفت؛ اما احساس آزادی او دوام نیافت؛ نازی‌ها تابستان بعد به هلند حمله کردند.

او در سپتامبر به دوستش نوشت: «مادر عزیز ما مایل است که من دوباره، در حد توان به فراخور شیوه زندگی خود، کار عقلانی را شروع کنم».^۳ و به نوشتن پرداخت. در این برهه او دست‌کم هفت مقاله طولانی درباره ساحت‌های گوناگون زندگی روحانی و همچنین رساله‌ای راجع به الهیات دنیس آرتوپاجایت^۴ به نام راه‌های شناخت خدا نوشت و آخرین کار مهم او علم صلیب نوشته‌ای است که راجع به چهارصدمین سالگرد تولد یوحنا قدیس صلیبی - نیز مربوط به این زمان است؛ البته این کار در

۱. Kristallnacht؛ شبی که رژیم فاشیستی آلمان خانه‌ها و مغازه‌های یهودیان را به آتش کشید. م
 ۲. شب نهم نوامبر سال ۱۹۳۸ که حزب نازی مغازه‌ها را غارت کردند، کنیسه‌ها را به آتش کشیدند و هزاران نفر را دستگیر کردند.

3. Edith Stein, *The Science of the Cross*, p. xiv.

4. Denis the Areopagite

زمان مرگ او ناتمام بود و در حقیقت روزی که ادبث توسط نیروهای پلیس نازی (SS)^۱ دستگیر شد مشغول نوشتن آن بود.

ادبث واقع‌گرا بود. او حاضر بود هر کاری که می‌تواند انجام دهد تا زندگی خود را حفظ کند. او در نامه‌ای در تابستان ۱۹۴۲ به راهبه‌های کلن می‌نویسد: «ماه‌ها در کنار قلبم تکه کاغذی که آیه بیست و سوم از فصل دهم انجیل متی بر روی آن نوشته شده بود را به همراه داشتم».^۲ ادبث با صراحت از «فرار کردن» امتناع کرد - این امر مخالف تصور او از حقیقت بود. مذاکرات شروع شده بود تا او را به کارمل در سوئیس ببرند؛ اما این کار باید قانونی انجام می‌شد. چرخ‌های دیوان‌سالارانه به حرکت درآمده بود، اما آنقدر کند بود که نمی‌توانست ادبث را نجات دهد.

در پایان ژوئیه ۱۹۴۲ اسقف‌های هلندی یک نامه اسقفی^۳ دربارهٔ نژادپرستی و یهودستیزی نوشتند. این نامه در تمام کلیساهای کاتولیک در هلند خوانده شد. در پی این کار بلافاصله انتقام‌جویی‌ها شروع شدند. «در عملی انتقام‌جویانه ضد کلیسای کاتولیک»^۴ طی یک هفته ۱۲۰۰ کاتولیک یهودی الاصل، از جمله ده تا پانزده عضو از اعضای جوامع مذهبی، تبعید یا اخراج شدند. در دوم آگوست، ادبث تازه مشغول دعای شب شده بود که نیروی‌های پلیس نازی سر رسیدند و از او خواستند که فوراً با آنها برود. او را به همراه خواهرش، روزا، نخست به اردوگاه زندانیان آمرسفورت^۵ و سپس به اردوگاه کار اجباری وستربورک^۶ بردند. کسی که در اردوگاه همراه او بود

۱. SS مخفف Schutzstaffel است که واحد نظامی تراز اول و وابسته به حزب نازی بود و به مثابهٔ محافظ هیتلر و

نیروی پلیس ویژه خدمت می‌کردند. م

۲. «اگر آنها تو را در جایی آزار دهند به مکان دیگری فرار کن».

Posselt, *Edith Stein*, p. 200.

3. Pastoran letter

4. Ambrose Eszer, "Edith Stein, Jewish Catholic Martyr", p. 323.

5. Amersfoort Prison Camp

6. Westerbork Concentration Camp

ادیت را «مانند شمایلِ مریمِ سوگوار»^۱ توصیف کرده است. اما ادیت مسیح خود را داشت. او با دیدن هر شخص مورد علاقه خود، به مسیح می‌رسید. یکی از بازماندگان اردوگاه می‌نویسد:

خواهر بندیکتا^۲ [ادیت] درست مثل یک فرشته بود. به زنان سر می‌زد، به آنها دلداری می‌داد و آنها را کمک می‌کرد. بسیاری از مادرها به سرحد جنون رسیده بودند؛ آنها به فکر فرزندانشان نبودند و فقط می‌نشستند و در ناامیدی نسنجیده‌ای خودخوری می‌کردند. خواهر بندیکتا مراقب بچه‌های کوچک بود، آنها را شست‌وشو می‌داد، موهای آنها را شانه می‌کرد و مواظب غذا و نیازهای دیگر آنها بود. او در تمام مدتی که در آنجا اقامت داشت برای خدمت به مردم مشغول شستن و تمیز کردن بود. او آنقدر کارهای خیرخواهانه انجام می‌داد که همه از خیرخواهی و محبتش در شگفت بودند.

ادیت زمانی که در وستربورک بود آخرین نامه‌های خود را به جامعه راهبان نوشت. او در اولین نامه اعتراف می‌کند: «من کاملاً راضی هستم... در صورتی می‌توان علم صلیب^۳ را فهمید که صلیب مسیح را در شخص خود احساس کنیم. من از ابتدا به این معتقد بودم و از صمیم قلب می‌گویم: "درود بر صلیب، تنها امید ما"^۴. او در نامه دوم می‌نویسد: «"دعا" به نحو حیرت‌انگیزی مؤثر است...»^۵ تمام وجود ادیت به عالم ایمان منتقل شده بود و [ایمان] برای همیشه جای عقل را گرفت؛ و آونگ دیگر بازگشتی نداشت. کمی بعد از اینکه ادیت این نامه را نوشت تمام نیروها برای سفر «به شرق» سوار خودرو شدند. ادیت به مثابه یک یهودی و یک کاتولیک در اتاق گاز بازداشتگاه آشتویس در ۹ آگوست ۱۹۴۲ درگذشت.

۱. *like a Pieta without the Christ*: نقاشی یا مجسمه حضرت مریم که برجسد حضرت عیسی سوگواری می‌کند. م

۲. Waltraud Herbstrith, *Edith Stein*, p. 105.

۳. Sister Benedicta

۴. *scientia Crucis*

۵. *Ave crux, spes unica*.

۶. Posselt, *Edith Stein*, p. 218.

کتاب‌نامه

- Stein, Edith, *Life in a Jewish Family*, translated by Josephine Koepfel, OCD, Washington: Institute of Carmelite Studies Publications, 1986.
- _____, *On The Problem of Empathy*, translated by Waltraut Stein PhD, Washington: Institute of Carmelite Studies Publications, 1989.
- _____, *The Science of the Cross*, translated by Hilda Graef, Chicago: Henry Regnery, 1960.
- Baseheart, Mary Catherine, "Edith Stein's Philosophy of Person", in *Carmelite Studies IV*, Ed. John Sullivan, OCD, Washington DC: Institute of Carmelite Studies, 1987.
- Collins, James, "Edith Stein and the Advance of Phenomenology", *Thought* 17:685-708, December 1942.
- Devaux, Andre A., "Vocation in the Life and Thought of Edith Stein", *Philosophy Today* 2:172-175, Fall 1958.
- Eazer, Ambrose, "Edith Stein, Jewish Catholic Martyr", in *Carmelite Studies IV*, Ed. John Sullivan, OCD, Washington, DC Institute of Carmelite Studies, 1987.
- Graef, Hilda, *The Scholar and The Cross*, New York: Longmans, Green and Company, 1955.
- Herbstrith, Waltraud, *Edith Stein*, New York: Harper and Row, 1983.
- Ingarden, Roman, "Edith Stein on her Activity as an Assistant to Edmund Husserl", *Philosophy and Phenomenological Research*, 23, No.2:155-161, 1962.
- Koepfel, Josephine, OCD, *Edith Stein: Philosopher and Mystic*, Collegeville: Michael Glazier, 1990.
- Meyer, Michael A., *Response to Modernity: A History of the Reform Movement in Judaism*, New York: Oxford University Press, 1988.
- Oben, Freida Mary, "Edith Stein the Woman", in *Carmelite Studies IV*, Ed. John Sullivan, OCD, Washington DC: Institute of Carmelite Studies, 1987.
- Posselt, Teresia Renata de Spiritu Sancto, *Edith Stein*, translated by Cecily Hastings and Donald Nicholl, New York: Sheed and Ward, 1952.
- Sister Ancilla, OCD, *Recollections of Edith Stein by her Sisters in Echt Carmel*, Translated

- and published for private use only by Carmel of Maria Regina, Eugene: Oregon, 1976.
- Stallmach, Josef, "The Work of Edith Stein: The Tension Between Knowledge and Faith",
Communio (US), 15:376-383, Fall 1988.
- Tomlin, E.W.F., "Edith Stein", *Blackfriars* 36:216-222, June 1955.
- Waugh, Evelyn, *A Little Order*, Boston: Little, Brown and Company, 1977.





معرفی کتاب



ثروء شكار علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی